

به گزینی و خلق واژگان و تعابیر خاص در نهج البلاغه

محمد رضا پیرچراغ* / عبدالهادی فقهی زاده**

تاریخ دریافت: ۹۶/۷/۱۵ تاریخ پذیرش: ۹۷/۶/۲۶

چکیده

یکی از مهمترین جنبه‌های شاخصه‌های ادبی - بلاغی نهج البلاغه اشتمال آن بر واژگان، ترکیب‌ها و تعابیر خاص است. این مقوله در دو سطح به گزینی‌ها و خلق واژگان خاص در کلام امام علیه السلام قابل بررسی است. به گزینی‌های نهج البلاغه اختصاص دارد به انتخاب عبارات خاصی که امام علیه السلام به گزینی کرده و یک واژه را به مناسب‌ترین وجه انتخاب می‌نماید که با بررسی فروق اللغوی می‌توان دقت این گزینش امام علیه السلام را کشف نمود. خلق واژگان جدید در نهج البلاغه، استخراج آن دسته از تعابیر خاص در نهج البلاغه است که امام علیه السلام آنها را برای اولین بار به کار برده و یا در معانی خاصی که قبلاً استعمال نمی‌شده به کار گرفته‌اند، در وجهی دیگر از خلق واژگان در نهج البلاغه، نوگزینی‌های امام علی علیه السلام است که در آن فرایند یک واژه‌ی موجود در زبان عربی انتخاب شده و مفهوم جدیدی به آن اعطا می‌شود که بی‌ارتباط با مفهوم اولیه نیست و این فرایند از شاهکارهای نهج - البلاغه محسوب می‌شود. غرابت واژگانی که امام علیه السلام را در استفاده از آنها منفرد کرده و پس از آن رایج شده نیز از نمونه‌های دیگر خلق تعابیر و واژگان در نهج - البلاغه است که نشانه‌ای بر مرجعیت ادبی امام علی علیه السلام می‌باشد.

واژگان کلیدی

واژگان نهج البلاغه، به گزینی واژگان، تعابیر خاص نهج البلاغه، ابداع ادبی در نهج البلاغه، بلاغت نهج البلاغه.

* m.pircheragh@isr.ikiu.ac.ir
** faghizad@ut.ac.ir

*. استادیار دانشگاه بین المللی امام خمینی (ره) قزوین (نویسنده مسئول).
**. استاد دانشکده الهیات دانشگاه تهران.

طرح مسئله

امام علی علیه السلام پس از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله برترین خطیبان بوده و نهج البلاغه مشتمل بر انواع آرایه‌های ادبی و معانی والا در قالب‌های لفظی است.^۱ نهج البلاغه پژوهان ویژگی فصاحت و بلاغت امام علی علیه السلام را تحت تأثیر سه عامل می‌دانند:

نخست؛ عامل طبیعی: عربستان محیط خشک و بیابانی است^۲، از این رو نه هنری بود و نه دانشی و نه صنعتی و همیشه طبیعت باز، بیابانهای وسیع و آسمان صاف شبه جزیره عرب، پیش چشم عرب بود و این عامل بود که همه‌ی افراد قریش^۳ و به‌ویژه بنی هاشم را از سخنوری و شاعری بهره‌مند ساخته بود.

دوم؛ قرآن کریم: کتاب آسمانی قرآن، نه تنها از جهت پیام جاویدان بلکه از جهت فصاحت لفظی و بلاغت معنوی نیز معجزه‌ای غیر قابل انکار به شمار می‌رود؛^۴ و علی علیه السلام از همان آغاز نزول که کودکی ۱۰ یا ۱۳ ساله بودند تحت تأثیر قرآنی با چنین ویژگی‌هایی بودند.

سوم؛ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله: بلاغت معلم و مربی بزرگ امام علیه السلام یعنی پیامبر صلی الله علیه و آله عامل مهم بعدی در شخصیت ادبی امام بود که امام علیه السلام در خطبه‌ی قاصعه به تبعیت کامل ایشان از وجود گرامی پیامبر صلی الله علیه و آله اشاره می‌نماید: «وَلَقَدْ كُنْتُ أَتَّبِعُهُ أَتَّبَعَ الْفَصِيلَ أَثَرُ أُمَّه يَرْفَعُ لِي فِي كُلِّ يَوْمٍ مِنْ أَحْلَاقِهِ عِلْمًا وَيَأْمُرُنِي بِالْإِفْتِدَاءِ بِهِ» (شریف‌الرضی، ۱۴۱۴: خ ۳۰۰/۱۹۲)

اثر گذاری این سه عامل خارجی در امام علی علیه السلام (جعفری، ۱۳۸۱: ۶۵-۶۶)، سبب درخشش شگفت‌آور سخن ایشان بود؛ در عین حال یک عامل درونی نیز در کنار این عوامل خارجی وجود داشت؛ یعنی استعداد فوق‌العاده‌ی امام علی علیه السلام که مفهوم را به بهترین شکل ممکن پردازش می‌

۱. برای مشاهده ارکان بلاغت (تشبیه، استعاره، حقیقت و مجاز و کنایه) و اصول علم بدیع در نهج البلاغه ر.ک: خاقانی، ۱۳۷۶: ۶۸-۲۱۴، ۲۲۵-۳۴۵.

۲. اشاره به عبارت مشهور «بلا زرع ولا ضرع»؛ در تفسیر آیه ۳۷ سوره ابراهیم و اسکان دادن هاجر و اسماعیل (ع) در بیابان‌های مکه. ر.ک: بحرانی، ۱۳۷۴: ۳/۳۱۴.

۳. قریش به فصاحت و سخنوری مشهور بودند و پیامبر (ص) در این باره فرمودند: من فصیح‌ترین عرب‌ها هستم خصوصاً که از قریش هم می‌باشم. ر.ک: زمخشری، ۱۴۱۷: ۹/۱ و ۱۲۶، ۴/۲۳؛ ابن‌اثیر جزری، ۱۳۶۷: ۱۷۱/۱.

۴. چنانکه آیات دال بر تحدی نشانگر آن است که قرآن از جهت لفظ هم معجزه بوده و هست و به ترتیب نزول عبارتند از: الاسراء/ ۸۸، یونس/ ۳۸، هود/ ۱۳، الطور/ ۳۳-۳۴ و البقرة/ ۲۳-۲۴.

کرد و کلامی خارق العاده می ساخت.

از این رو بلاغت امام علی علیه السلام در نهج البلاغه، یکی از مهمترین عوامل جاذبه و ماندگاری این کتاب در طول تاریخ بوده است که به اذعان گروهی از برجسته ترین ادیبان و سخنوران، آن را پس از قرآن کریم در مقام اول قرار داده است؛ چنانکه لقب «أخ القرآن» به آن داده شده است.^۱

پرداختن به بلاغت یک سخن ادبی بی نیاز از پرداختن به الفاظ واژگان مورد استفاده در آن نیست؛ خواه استعمال لفظ به تنهایی؛ خواه در هم آیی با الفاظ دیگر، از قبیل ترکیب اضافی، وصفی و مانند آن باشد، از این رو دقت ادیب در واژه گزینی و قرار دادن واژگان در ترکیب، در سطوح مختلف زبانی و ادبی، میزان دقت متن ادبی و بلاغت آن را می رساند. نهج البلاغه پس از قرآن و کلام پیامبر صلی الله علیه و آله، بیش از هر متن دیگری دارای ظرافتهای ادبی در واژه گزینی است و شارحان نهج البلاغه هر یک تا حدی این مهم را مدنظر قرار داده اند. (دلشاد تهرانی، ۱۳۷۷: ۳۴۸) به گزینی در سطح واژگان، تعابیر خاص، عبارات و خلق واژگان و تعابیر و نوگزینی های نهج البلاغه از چنان زیبایی و شگفتی و طراوت برخوردار است که پیوسته مورد توجه و سرچشمه ی ادب در فرهنگ اسلامی بوده است؛ و همین سهل ممتنع بودن الفاظ نهج البلاغه سبب شده است که شارحان نهج البلاغه در ابتدا به شرح الفاظ و تبیین شگفتی های آنها در نهج البلاغه بپردازند. محمد عبده درباره ی لغات نهج البلاغه در مقدمه ی شرح خود می نویسد: «در این کتاب به علت دور بودن آن از زمان ما و جدا شدن اهل زبان از ریشه ی اصلی آن، الفاظی می یابی که در عین آن که وحشی نیست و جمله ها پیچیدگی ندارد، به نظر ما غیر مأنوس و با ترکیب های پر مغز و مشکل است که بسا فهم و دریافت استفاده کنندگان از این کتاب شریف در هنگام رسیدن به مفهوم پاره ای از مفردات و مضامین بازماند و متوقف شود که این امر مربوط به ضعفی در لفظ یا سستی در معنا نیست، بلکه فقط به علت کوتاهی فهم خواننده از دریافت آن است.» (عبده، بی تا: ۱۱/۱)

از این رو با توجه به اینکه نهج البلاغه تاکنون از این منظر مستقلاً مورد توجه قرار نگرفته است، در مقاله ی حاضر برآنیم به گزینی ها و خلق تعابیر خاص و ویژه در نهج البلاغه را مد نظر داشته و



۱. برخی از شارحان و نویسندگان درباره ی نهج البلاغه تعبیر «أخو القرآن» را به کار برده اند؛ ر.ک: صوفی تبریزی، ۱۳۷۸: ۹/۱؛ حسینی جلالی، ۱۳۸۰: ۱۲۵؛ مصطفوی، ۱۳۸۶: ۳۴؛ حافظیان بابلی، ۱۳۸۰: ۳۲.



نمونه‌هایی عالی از این پدیده را با شرح و توصیفی کوتاه مستند به اقوال شارحان بزرگ نهج البلاغه ارائه کنیم.

۱. به‌گزینی واژگان و تعابیر نهج البلاغه

نهج البلاغه گنجینه‌ای بی نظیر از واژه‌ها، مرکبات و عباراتی است که به بهترین صورت و مناسب‌ترین وجه از نظر موسیقی کلام و معنا به کار برده شده است. سبک بیان امام علیه السلام در به‌گزینی به‌گونه‌ای است که همچون گوهرشناس که از میان گوهرها، برخی را برگزیده و با بهترین پرداخت در مناسب‌ترین جا قرار می‌دهد و کلامی شگفت‌انگیز می‌سازد. (دلشاد تهرانی، ۱۳۸۳: ۲۸) به‌گزینی-های کلام امام علیه السلام در نهج البلاغه را در سه سطح می‌توان مورد بررسی قرار داد. به‌گزینی در واژگان و کلمات، ترکیبات و تعابیر، عبارات و جملات.

۱-۱. به‌گزینی واژگان و کلمات

هر هنری ماده‌ای دارد که از آن ساخته می‌شود و ماده‌ی اصلی ادب نیز واژه است. امام علی علیه السلام در جای‌جای خطبه‌ها و نامه‌ها و کلمات قصار از واژگانی (اعم از فعل و اسم) استفاده نموده‌اند که برخی از آنها دارای مترادفات متعددی است. این گزینش واژگان و انتخاب واژه‌های خاص از میان واژه‌های هم‌معنای آن با دقت خاص در انتخاب همراه بوده و واژگان تصادفاً کنار هم چیده نشده‌اند و از سویی این امر به صورت فی‌البداهه اتفاق افتاده است، نه اینکه مقدمتاً روی انتخاب تک تک واژگان و سخنان، تمرین و تمرکزی صورت گرفته باشد. مهمترین عامل در گزینش واژه، ظرافتی است که در معنای آن واژه نهفته است و با بررسی فروق اللغوی ۱ واژگان می‌توان به اعجاز زبانی و سبک-شناسی ویژه‌ی کلام امام علی علیه السلام رسید. ذیلاً واژه‌های یک عبارت مبسوط بررسی شده و به اجمال موارد دیگری ذکر می‌شود.

۱. فروق اللغة نویسان برای روشن ساختن ماهیت و حقایق مترادفات و مشخص کردن مرزهای معنایی میان واژگان برای طالبان علم به نگارش کتب فروق اللغة پرداخته (عسکری، ۱۴۰۰: ۹-۱۰) و بین معانی نزدیک به هم تمایز قابل شدند و استعمال درست آن را روشن ساختند. (الجزائری، ۱۴۱۵: ۵-۴) نخستین کسی که در زمینه فروق اللغات گام نهاده، ابن قتیبة است و پس از او ابو هلال العسکری، صاحب الفروق اللغویة است. (همان: ۴-۵)



مثال ۱) امام علی علیه السلام در نامه‌ی ۵۳ خطاب به مالک اشتر می‌نویسد: «وَأَشْعِرُ قَلْبَكَ الرَّحْمَةَ لِلرَّعِيَّةِ» (رضی، ۱۴۱۴: ن ۴۲۷/۵۳)؛ مهربانی و محبت و لطف به رعیت را شعار قلب خود قرار ده. واژه شعر و اشعار از ریشه «شَعَرَ» و به دو معنا باز می‌گردد: پایداری، دانستن و نشانه. (ابن فارس، ۱۴۰۴: ۱۹۳/۳) این ریشه در معانی دیگری چون مو، پوشش چسبیده به تن، نشانه و در نهایت به معنی درک کردن، دانستن و با عقل فهمیدن نیز منظور شده است (فراهیدی، ۱۴۰۹: ۲۵۰/۱-۲۵۲) و با کلماتی همچون علم، ادراک، وجدان و حس (عسکری، ۱۴۰۰: ۷۴-۸۹) مترادف است. ذیلاً به تفاوت معنایی اینها و دقت امام علیه السلام در انتخاب و چینش واژگان اشاره می‌شود:

«شعور» آگاهی‌ای است که با دقت، لطافت و نازک بینی همراه است مانند نازکی مو و علت شاعر نامیده شدن سراینده‌ی شعر، این است که با نازک‌بینی معانی لطیف را به قافیه در می‌آورد؛ ضمن آنکه شعر به واسطه‌ی مشاعر و حواس کسب علم می‌کند. (عسکری، ۱۴۰۰: ۷۴، ۸۱) «علم» بر معلومات محقق می‌شود و بر محکمت و بدیهیات دلالت دارد. (ابن فارس، ۱۴۰۴: ۱۱۰/۴)

«درک» رسیدن چیزی و همچنین رسیدن اول به آخر چیزی را گویند که تحقق آن با شرط و شروط و لوازمی توأم باشد. ضمن آنکه زمانی می‌توان از این ریشه استفاده کرد که درباره موضوع سبقه و پیشینه‌ای وجود داشته باشد. (عسکری، ۱۴۰۰: ۸۳)

«وجدان» یعنی ابتدا چیزی موجود است که یا ناشناخته یا ناپیدا یا ناپدید است و سپس یافت می‌شود (عسکری، ۱۴۰۰: ۸۲؛ ابن فارس، ۱۴۰۴: ۸۶/۶) و این حالت نشان از دفعی بودن وجدان می‌دهد مانند کسی که چیزی گم کرده باشد و به ناگاه پس از جستجو آن را بیابد.

«حس» اول علم و یا دانستن و فهمیدن چیزی در وهله‌ی اول است؛ به همین جهت مجاز نیست گفته شود انسان هستی خودش را حس می‌کند؛ همچنین حس شامل درک‌هایی است که بوسیله‌ی حواس دریافت می‌شود. (پیشین: ۸۲)

با در نظر گرفتن مطالب فوق و در بررسی وجوه افتراق و اشتراک الفاظ مترادف با شعر می‌توان گفت: «شعر» مابین از «علم»، «وجدان» و «درک» بوده و با «حس» رابطه‌ی عموم و خصوص من وجه دارد.

جنس ریشه «علم» با «شعر» و دیگر مترادفاتش فرق می‌کند، از این رو مقوله محبت و رحمت از



جنس معلومات نیست که کسب شود.

«درک» موقعی می‌تواند مورد استفاده قرار گیرد که شرطش منظور و محقق شده باشد، ضمن آنکه «درک» مانند «حس» غالباً بر امور حسی مانند دیدن و شنیدن و ... اطلاق می‌شود که در ریشه معنایی «شعر» چنین شرطی وجود ندارد و بلا قید است؛ از این رو اگر به جای واژه «شعر» از ریشه‌ی درک استفاده می‌شد کارگزار باید منتظر ابلاغ مسائلی باشد سپس به رعیت محبت و رحمت نشان دهد؛ درحالی‌که با لفظ «شعر» کارگزار باید قلبش را ملازم و مالمال از رحمت و محبت بی‌دریغ نسبت به رعیت نماید بدون آنکه منتظر موقعیت‌های خاص یا سابقه و پیشینه باشد.

رحمت و لطف از اموری نیست که برای انسان ناشناخته یا ناپیدا و یا ناپدید باشد که نیازمند شناخته شدن و پیداشدن شوند و از مؤلفه‌های انسانی یک انسان محبت و توجه داشتن به عالم و به‌خصوص هموعانش است؛ از این رو دور از فصاحت و بلاغت است که «وجدان» در اینجا به‌کار رود.

«حس» در زمره‌ی ادراکاتی است که شامل دریافت‌های قلبی نمی‌شود و این دریافت‌ها به واسطه‌ی ادراکات و دریافت‌های حواس پنجگانه ایجاد می‌شود و حاصل آگاهی با «حس» شناخت است؛ درحالی‌که حاصل آگاهی با «شعور» یک نوع همراهی است، همراهی‌ای که لطافت، نازکی، ظرافت و نازک‌بینی را در خود دارد.

از سویی دیگر اگر این مترادفات اگر با کلمه‌ی قلب هم‌نشین شوند، معانی خاصی می‌گیرند که به نظر متفاوت از مراد امام علی علیه السلام است و این استعمال در متون دینی معانی خاصی را اراده نموده است؛ چنانکه وقتی «علم» و «قلب» کنار هم قرارگیرند به معنای داخل شدن علم در قلب است، برای نمونه در آیه «أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَىٰ عِلْمٍ وَ خَتَمَ عَلَىٰ سَمْعِهِ وَ قَلْبِهِ» (الجاثیه/۲۳) علم، کنار قلب آمده و نشانگر آن است که قلب ظرف علم است و با قفل زدن بر آن، فرد از مصادیق ضالین می‌شود. همچنین از کنار هم آمدن «درک» و «قلب» -مانند حدیث «... قَالَ بَلْ لَمْ تَرَهُ الْعُيُونُ بِمُشَاهَدَةِ الْأَبْصَارِ وَ لَكِنْ رَأَتْهُ الْقُلُوبُ بِحَقَائِقِ الْإِيمَانِ لَا يُعْرَفُ بِالْقِيَاسِ وَ لَا يُدْرَكُ بِالْحَوَاسِ...» (کلینی، ۱۴۰۷: ۹۷/۱) - مشخص می‌گردد، زمانی قلب حقیقت ایمان را درک می‌کند که لوازمش مانند خلوص نیت محقق شده باشد؛ در حالی‌که این معنا -برای عبارت فوق- صحیح نمی‌آید که کارگزار ابتدا منتظر الحاق لوازم و موقعیت‌ها باشد بعد اقدام به محبت و لطف ورزیدن کند. همچنین «وجد» و «قلب» زمانی استعمال می‌شود که به حالات غیر مادی و احساسی



انسان اشاره شود که تحت شرایط ویژه‌ای مانند شوق، غم و ... ایجاد شود - مانند حدیث «مَنْ وَجَدَ مِنْكُمْ بَرْدَ حُبِّنَا عَلَى قَلْبِهِ فَلْيَحْمَدِ اللَّهَ عَلَى أَوْلَى النِّعَمِ...» (برقی، ۱۳۷۱: ۳۹/۱) - در صورتیکه یک حاکم باید همیشه و بصورت یکنواخت رحمت و محبت را نثار مردمش کند. از سویی دیگر ترکیب حس و قلب در کنار هم - همچون حدیث «قَائِلٌ يَقُولُ قَتَلَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ فَحَسَّ قَلْبِي بِالشَّرِّ» (مجلسی، ۱۴۰۳: ۲۸۶/۴۲) -، زمانی به‌کار می‌رود که غم شدید، افسردگی و یا هیجان شدید ناشی از آن به‌وجود آمده باشد که با شادی و سرور یا نوحه و عزا برطرف شود و لذا علت عدم‌گزینش این واژه هم توسط امام علیه السلام مشخص گردید. در حالی که بهترین‌گزینش برای القای معنای مدنظر واژه‌ی «أشعر» است که در هردو ریشه معنای لطیفی ارائه می‌کند. اگر أشعر در ریشه‌ی اول منظور گردد یعنی امام علیه السلام قصد دارد که القا نماید کارگزاران باید آگاهانه (نه عوام‌فریبانه) و پایدار (نه مقطعی) به رعیت محبت کنند؛ و اگر در ریشه‌ی دوم مدنظر باشد، یعنی قلب کارگزار مانند لباس زیرین (شعار) که مستقیم در تماس با بدن است؛ مستقیماً با رحمت و محبت نسبت به رعیت در تماس باشد.

مثال ۲) واژه «رحمت»: در ادامه‌ی همین عبارت کلمه‌ی «رحمة» به‌کار رفته که به زیبایی دقت در انتخاب واژگان افزوده است. رحمت از ماده رحم است که این ماده با واژگانی همچون رأف (محبت)، حنّ (مهربانی) و شفق (لطف) هم معنا است (عسکری، ۱۴۰۰: ۱۹۶؛ الیسوعی، ۱۹۵۷: ۷۶)؛ ولی رحمت معنای ویژه‌ای دارد که آن را از سایر مترادفات جدا می‌کند. تفاوت رحمت با محبت و مهربانی و لطف آن است رحمت اولین مرحله‌ی دوستی و خوش‌رفتاری است و محبت و مهربانی درجه‌ی بالاتر و لطف آخرین درجه است. (مکارم شیرازی، ۱۳۹۰: ۳۷۸/۱۰) با دقت در عبارت امام علیه السلام می‌توان فهمید رحمت به معنای مطلق مهربانی نیست، بلکه به معنای ملازمت شدید محبت و مهربانی به همراه در نظر داشتن مصلحت و خیرخواهی فرد است ولو همراه با درد و ابتلاء و نیز خلاف میل وی باشد. در اینصورت است که کارگزار در راستای محبت و مصلحت‌سنجی برای رعیت گاهی ممکن است عملی انجام دهد که در ظاهر بر خلاف میل رعیت باشد ولی به صلاح و مصلحت وی تمام می‌شود.

مثال ۳) واژه‌ی «رعیت» در همین عبارت به دقت انتخاب واژگان توسط امام علیه السلام افزوده است و در این‌گزاره به معنای انسانهایی است که تحت حکومت راعی بوده و راعی از آنها محافظت و مراقبت



کرده به مانند پدری که از فرزندان محافظت می‌کند^۱ و این افراد دارای حقوق مشخصی هستند و پس از بررسی مترادفات رعیت (اعم از ناس، اشخاص و عبد) (عسکری، ۱۴۰۰: ۲۷۴؛ الیسوعی، ۱۹۵۷: ۷۸)؛ مشخص می‌شود که هیچیک از آنها جامعیت، دلالت، تأکید و ظرافت معنایی آن را نمی‌رساند مخصوصاً که با اشعار و قلب نیز همراه شده و مفاعیلی غیر مادی همچون رحمت در کنارش قرار گرفته است.

مثال ۴) واژه‌ی «دائب»: امام علیه السلام در پند و اندرز انسان‌ها می‌فرماید: «وَ الشَّمْسُ وَ الْقَمَرُ دَائِبَانِ فِي مَرَضَاتِهِ» (رضی، ۱۴۱۴: خ ۱۲۳/۹۰)؛ آفتاب و ماه در مسیر خشنودیش در حرکتند. «دائب» از ریشه-ی «دب» به معنی پیوسته رفتن و پیوسته راندن است و در این ریشه عملی که شخص تلاش کرده و خسته شده است، نیز گفته شده است و بعدها اعراب آن را به معنی عادت و شأن برگرداندند؛ چرا که عادت آدمی جزء اخلاق او شده و همیشه با او ملازم است. (طریحی، ۱۳۷۵: ۵۴/۲) اینجا امام علیه السلام می‌توانستند از کلمه‌ی «ساعی» به معنی تلاشگر بهره‌گیرند، ولی چون قصد متوجه ساختن برخی از انسانهای تلاشگری که تلاششان توأم با خستگی ولی برای رضایت خداوند نبوده و از روی عادتشان بوده و ضایع شده و برایشان سودی ندارد، را داشتند از این واژه بهره گرفته‌اند.

مثال ۵) واژه‌ی «رائد»: امام علی علیه السلام در خطبه‌ی ۱۵۴ می‌فرماید: «فَلْيَصْدُقْ رَائِدُ أَهْلَهُ» (رضی، ۱۴۱۴: خ ۲۱۵/۱۵۴)؛ زمامدار باید به اهلهش راست گوید. امام در این کلام می‌توانستند به جای رائد از زعیم، امام، ولی، حاکم و قائد استفاده کنند (عسکری، ۱۴۰۰: ۲۰۵-۲۰۷؛ الیسوعی، ۱۹۵۷: ۴۷)؛ ولی کلمه‌ی رائد را به کار می‌برند؛ به این دلیل که عرب رائد را برای کسی به کار می‌برد که کاروان را به سمت آبگاه هدایت می‌کرد (ابن اثیر جزری، ۱۳۶۷: ۲۷۵/۲) و اگر این فرد دروغ می‌گفت همه هلاک می‌شدند و با این لفظ بیان می‌فرمایند که اگر رهبر و زمامداری به مردمش دروغ بگوید همه را هلاک می‌کند.

مثال ۶) واژه «مناخ»: امام علیه السلام در بخشی از نامه خویش به عثمان بن حنیف الأنصاری، می‌فرماید: «هَيْهَاتَ مَنْ وَطِئَ دَحْضَكَ زَلَقَ وَ مَنْ رَكِبَ لُبَجَجِكَ غَرِقَ وَ مَنْ أَرُوْرَ عَنْ حَبَائِلِكَ وَفَقَّ وَ السَّالِمُ مِنْكَ لَا

۱. در حدیثی از پیامبر (ص) است: «وَ حُسْنُ الْوَلَايَةِ عَلَى مَنْ يَلِي حَتَّى يَكُونَ لَهُمْ كَالْوَالِدِ الرَّجِيمِ» (کلینی، ۱۴۰۷: ۴۰۷/۱) چنان نسبت به رعایا نیکی کند که همچون پدری مهربان باشد.



يُبَالِي إِنْ صَاقَ بِهِ مَنَاخَهُ وَ الدُّنْيَا عِنْدَهُ كَيَوْمِ حَانَ إِسْلَاحُهُ» (رضی، ۱۴۱۴: ن ۴۵/۴۱۹)؛ هیهات! هر کس گام در لغزشگاه‌های نهد بلغزد و هر که سوار آب‌های متراکمت گردد غرق شود و آن که از دام‌های تو به يك سو رود موفق گردد و کسی که از فتنه‌های تو سالم است باکی ندارد که گرفتار تنگی زندگی باشد و دنیا نزد او مانند روزی است که لحظه پایش فرا رسیده است. امام علیه السلام در این کلام می‌توانستند بگویند مکان، موضع، منزل و بیت (طریحی، ۱۳۷۵: ۲/۴۴۷؛ حسینی زبیدی، ۱۴۱۴: ۴/۳۲۲)؛ ولی مناخ را به‌کار می‌برند. مناخ برای شتر می‌آید به علت آنکه شتر برای خوابیدن جای بیشتری می‌خواهد، چرا که راه‌پیمایی زیادی کرده و روزهای متمادی بیابان‌ها را درنور دیده، حالا وقتی می‌رسد به خوابگاه راحت می‌خوابد و آرام می‌گیرد (مکارم شیرازی، ۱۳۹۰: ۱۰/۲۲۳) و در حقیقت با این کلام استراحت‌گاه شخصی که از دام دنیا رهیده حتی اگر تنگ شده، بر او سخت شود و آرامشش سلب گردد باز آن فرد باکی ندارد. در نمونه‌ای مشابه امام علیه السلام در خطبه‌ی ۲۶ در توصیف اوضاع زندگی عرب جاهلی هنگام بعثت فرموده است: «وَ أَنْتُمْ مَعَشَرَ الْعَرَبِ عَلَى شَرِّ دِينٍ وَ فِي شَرِّ دَارٍ مُنِيخُونَ بَيْنَ حِجَازَةِ حُشْنٍ وَ حَيَاتٍ صُمِّ» (رضی، ۱۴۱۴: خ ۲۶/۶۸)؛ آن وقت دارای بدترین دین و در بدترین خانه بودید، اقامت‌گاهتان در میان سنگ‌های سخت، و در بین مارهای زهردار بود. امام علیه السلام در اینجا واژه‌ی «مُنِيخُونَ» را به‌جای واژه «مُقِيمُونَ» کار می‌برد (راوندی، ۱۳۶۴: ۱/۲۰۷)؛ «مُنِيخُونَ» از ریشه‌ی «نوخ» به معنای گستردن است و «إِنَاخَةٌ» به معنای خوابانیدن شتر و «مُنَاخ» محل اقامت و خوابیدن شتر است (فراهیدی، ۱۴۰۹: ۳/۱۸۵۱؛ ابن‌فارس، ۱۴۰۴: ۵/۳۶۸) و امام علیه السلام در اینجا خواسته با تعبیری کنایی بیان کند که عرب جاهلی از زندگی انسانی به دور بوده است.

مثال (۷) واژه «الماتح»: این واژه مشترک در عبارات «وَ إِيمُ اللّٰهِ لِأَفْرِطِنَ لَهُمْ حَوْضًا أَنَا مَاتِحُهُ لَا يَصْدُرُونَ عَنْهُ وَ لَا يَعُودُونَ إِلَيْهِ» (رضی، ۱۴۱۴: خ ۱۰/۵۴) (سوگند به خدا، گردابی برای آنان به وجود آورم که جز من کسی نتواند آن را چاره سازد، آنها که در آن غرق شوند، هرگز نتوانند بیرون آیند و آنان که بگریزند، خیال بازگشت نکنند) و «مَاتِحًا فِي غَرْبِ هَوَاهُ» (در هوا پرستی غرق شد) (همان: خ ۸۳/۱۱۳) است که امام به جای «الماتح» می‌توانستند لفظ هم‌معنای آن «الماتح» را ذکر کنند؛ ولی وقتی به تفاوت این دو واژه توجه شود؛ دقت امام در به‌گزینی واژه واضح‌تر می‌شود. در بیان معنا و فرق بین الماتح و الماتح می‌گویند: الماتح دلالت بر شخصی است که بالای سر چاه است



و از آن آب می‌کشد ولی المایح، دلالت بر آن دارد که شخص به دلیل کم بودن آب چاه، به پایین آن می‌رود و آب برمی‌دارد. (ابن اَبی الحدید، ۱۴۰۴: ۲۴۰/۱، ۲۷۱/۶) امام علیه السلام با به‌کار بردن این واژه خواستند تا بیان کنند به طور کامل بر نبرد مشرف بوده و ابتکار عمل را در دست خواهد داشت (ابن میثم البحرانی، ۱۳۶۲: ۲۶۸/۱) و در جمله‌ی دوم می‌خواهند بیان کنند انسان گناهکار همچون فردی که بالای چاه ایستاده و دلو خود را به داخل آن انداخته و آن را از آب پر می‌کند، او هم در هوا و هوس‌های خود داخل شده و نامه‌های عمل خود را گناهان پر می‌کند. (همان: ۲۶۳/۲)

مثال ۸) واژه «قضم»: در عبارت «وَ الْمُفْتَضُّ لِأَثَرِهِ قَضَمَ الدُّنْيَا قَضَمًا» (پیامبر صلی الله علیه و آله) از دنیا چندان نخورد که دهان را پر کند (رضی، ۱۴۱۴: خ ۲۲۸/۱۵۹) امام علیه السلام می‌توانست به جای واژه‌ی قضم از کلمه‌ی خضم استفاده نماید. تفاوت معنایی اندک دو واژه القضم و الخضم سبب شده تا امام علیه السلام به گزینشی نیکو از کلمه‌ی قضم استفاده کند تا بیان کند منظور از قَضَمَ الدُّنْيَا؛ خوردن به قدر کفاف و به ضرورت است. (همان: ۲۳۳/۹: رضی، ۱۴۱۴: ۶۳۲) اصل واژه «القضم» خوردن چیزهای خشک با کناره دندان است انگار فرد نمی‌تواند آن چیز را بخورد مگر با دندانهای کناری، از این رو دهان در این حالت پر نمی‌شود (همان: ۶۳۲) ولی واژه «الخضم» حالتی است که فرد چیزهای نرم با تمام دهان می‌خورد. (ابن اَبی الحدید، ۱۴۰۴: ۲۳۳/۹)

۱-۱-۱. به گزینی تک واژگان دخیل

گونه‌ای از به گزینی واژگان اختصاص به کلمات دخیل دارد؛ واژگانی که ریشه در زبان‌های غیر عربی همچون فارسی و... داشته و بعد به زبان عربی رفته‌اند. این واژگان در بیش از دوپست واژه قرآن نیز وجود داشته و علمای علوم قرآن صرف نظر از اختلافاتی که در این حوزه دارند، خلال بحث‌های علوم قرآنی به آنها اشاره می‌نمایند؛ برای مثال، لغت هندی «زنجبیل» از طریق فارسی و لغت یونانی یا لاتین «بلد» و «قلم» از طریق سریانی وارد عربی شده و سپس در قرآن آمده است. (جفری، ۱۳۷۲؛ خرمشاهی، ۱۳۷۶: ۶۹۳ به بعد) استفاده از این لغات نه تنها مذموم نیست، بلکه گاهی برای القای مفاهیم لازم است. (دامن پاك مقدم، ۱۳۸۰: ۱۴۲؛ الشریجی، ۲۰۰۱: ۴۳۸-۴۳۷) امام علی علیه السلام نیز از این روش عقلایی استفاده کرده و در نهج البلاغه شاهد وجود کلمات دخیل هستیم. در میان شروح نهج البلاغه توجه به کلمات دخیل در کلام امام علیه السلام - خصوصاً کلمات فارسی - از ویژگی‌های منهاج البراعة فی شرح نهج البلاغه قطب‌الدین راوندی به شمار می‌رود. از جمله واژگان دخیل در



نهج البلاغه که از فارسی گرفته شده است، عبارت است از:

امام علیه السلام در بخشی از خطبه غراء می‌فرماید: «وَأَقْصَدْتُ بِأَشْهُمَهَا وَ أَعْلَقْتُ الْمَرْءَ أَوْهَاقَ الْمَيْبَةِ قَائِدَةً لَهُ إِلَى صَنْكِ الْمَضْجَعِ وَ وَحْشَةَ الْمَرْجِعِ» (رضی، ۱۴۱۴: خ ۱۰۸/۸۳)؛ و تیرهای خود را به سوی آنان، پرتاب می‌نماید، طناب مرگ به گردن انسان می‌افکند، به سوی گور تنگ و جایگاه وحشتناک می‌کشاند. واژه «أوهاق» در عبارت فوق جمع کلمه‌ی «الوهق» (ابن اَبی‌الحدید، ۱۴۰۴: ۲۴۸/۶) و به معنای ریسمانی است که به گردن اسب و شتر و... برای مهار نمودنشان می‌افکنند و در فارسی به آن کمند می‌گویند. (راوندی، ۱۳۶۴: ۳۲۴/۱)

امام علی علیه السلام در بخشی از خطبه‌ی ۱۸۶ می‌فرماید: «صَادَّ النَّوْرُ بِالظُّلْمَةِ وَ الْوُضُوحَ بِالْإِهْمَةِ وَ الْجُمُودَ بِالْبَلَلِ وَ الْحَرُورَ بِالصَّرْدِ» [بِالصَّرْدِ] (رضی، ۱۴۱۴: خ ۲۷۳/۱۸۶)؛ نور را با ظلمت، سپیدی را با سیاهی، خشکی را با رطوبت، گرمی را با سردی مخالف و ضدّ هم قرار داد. واژه «الصدر» در اینجا به معنای برد و سرما است و از فارسی گرفته شده است. (راوندی، ۱۳۶۴: ۴۲۸/۲)

امام علیه السلام در بخشی از خطبه معروف به قاصعه و در حکمت سختی حج و قرارگرفتن مکان بیت الله الحرام در بیابان‌های مکه و معمولی بودن سنگ‌های خانه‌ی خدا می‌فرماید: «وَلَوْ كَانَ [الْأَسَاسُ] الْإِسَاسُ الْمَحْمُولُ عَلَيْهَا وَ الْأَحْجَاؤُ الْمَرْفُوعُ بِهَا بَيْنَ [مِنْ] زُمُودَةٍ خَضْرَاءَ وَ يَاقوتَةٍ حَمْرَاءَ وَ نُورٍ وَ ضِيَاءٍ لَخَفَّفَ ذَلِكَ مَصَارَعَةَ الشَّنْكَ فِي الصُّدُورِ وَ لَوَضَعَ مُجَاهِدَةً إِبْلِيسَ عَنِ الْقُلُوبِ» (رضی، ۱۴۱۴: خ ۲۹۴/۱۹۲-۲۹۳)؛ و اگر بنیانی که خانه بر آن استوار است، و سنگ‌هایی که بیت حق از آن ساخته شده، از زمرد سبز، و یاقوت قرمز، و روشنی و درخشش خیره‌کننده بود، بار دو دلی را از سینه‌ها سبک می‌کرد، و کوشش ابلیس را برای وسوسه در قلوب فرو می‌گذاشت. واژه‌ی «الیاقوت» در این عبارت فارسی معرب (راوندی، ۱۳۶۴: ۴۵۲/۳) و به معنای جواهر و سنگ گران‌بهای است که مرغوبترین نوع آن یاقوت قرمز است. (هاشمی خویی، ۱۴۰۰: ۲۶۶/۱)

امام علیه السلام در همین خطبه ذیل عبارت «تَأْمَلُوا أَمْرَهُمْ فِي خَالِ تَشْتِيهِمْ وَ تَفَرِّقِهِمْ لِيَالِي كَانَتْ الْأَكَاسِرَةُ وَ الْقِيَاصِرَةُ أَرْبَاباً لَهُمْ يَخْتَارُونَهُمْ عَنِ رَيْفِ الْأَقَاقِ» (رضی، ۱۴۱۴: خ ۲۹۷/۱۹۲)؛ (در احوالات آنها روزگاری که از هم جدا و پراکنده بودند اندیشه کنید، زمانی که پادشاهان کسری و قیصر بر آنان حکومت می‌کردند) از واژه‌ی «الأكاسرة» بهره می‌گیرند. «الأكاسرة» جمع «کسری» است که این واژه لقب پادشاهان ایرانی و معرب واژه‌ی خسرو است. (راوندی، ۱۳۶۴: ۲۶۱/۲) همچنین واژه‌ی



«القیاصرة» جمع «قیصر» که لقب شاهان روم شرقی است از دیگر معربات این کلام به شمار می‌رود. (همان: ۲۶۲)

۱-۲. نوگزینی در نهج البلاغه

گونه‌ی دیگری از به‌گزینی‌های واژگان نهج البلاغه، اختصاص به نوگزینی دارد. نوگزینش کردن واژه یعنی یک واژه‌ی موجود در زبان انتخاب شده و یک مفهوم جدیدی به آن داده می‌شود؛ به طوری که با مفهوم اولیه بی‌ارتباط نباشد. (گروه واژه‌گزینی فرهنگستان زبان و ادب فارسی، ۱۳۸۸: ۳۵) نوگزینش در واقع یک گسترش معنایی آگاهانه است که یکی از رایج‌ترین روش‌ها برای هماهنگ ساختن زبان با نیازهای جدید است. در این روش معنی سابق واژه حفظ می‌شود ولی در عین حال یک مفهوم جدیدی هم می‌گیرد؛ مانند واژه‌های سپر، پیچ و یخچال که افزون بر معنای سابق بر معنای جدیدی هم دلالت دارند. این فرایند به زبان عالمانه اختصاص ندارد و مردم عادی نیز بر حسب نیاز به نوگزینی واژه‌ها دست می‌زنند؛ مثلاً در اصطلاح تعمیرکاران خوردو واژه‌های «گوشواره» و «نعلبکی» به ترتیب برای اشاره به «قطعه‌ای در زیر فنرهای تخت که امکات تغییر طول فنر را در نوسان فراهم می‌کند» و «قطعه‌ای در سر میل‌گاردان» به کار می‌روند. (همان: ۳۴-۳۶) نوگزینی در واژگان نهج-بلاغه وجود دارد و قابل شناسایی است؛ از جمله واژه «نطفة» یکی از واژگانی است که امام علیه السلام آن را -در معنای متفاوت از معنای همیشگی و- در معنایی خاص به کار برده و نوگزینی می‌کند. این واژه در دوجای نهج البلاغه از معنای اصلی خود (یعنی: آب کم و قلیل) (قرشی، ۱۴۱۲: ۷۸/۷) فاصله گرفته و امام علیه السلام برای معنای جدیدی این لفظ را به کار می‌برند؛ آنجا که می‌فرمایند: «قَدْ رَأَيْتُ أَنْ أَقْطَعَ هَذِهِ النَّطْفَةَ إِلَى شِزْدَمَةِ مِنْكُمْ مُوْطِنِينَ أَكْنَافَ دِجْلَةَ» (رضی، ۱۴۱۴: خ ۸۷/۴۸)؛ (زیرا تصمیم گرفتم از آب فرات بگذرم و به سوی جمعیتی از شما که در اطراف دجله مسکن گزیده‌اند رهسپار گردم) و «مَصَارِعُهُمْ دُونَ النَّطْفَةِ وَاللَّهِ لَا يُغْلِتُ مِنْهُمْ عَشْرَةَ» (همان: خ ۹۳/۵۹)؛ (قتلگاه خوارج این سوی نهر است، به خدا سوگند از آنها جز ده نفر باقی نمی‌ماند، و از شما نیز ده نفر کشته نخواهد شد.) که در هر دو عبارت معنای جدیدی به خود گرفته است و به معنای آب نهر که آب بسیاری است به کار رفته است. سید رضی در هر دو مورد به همین نکته اشاره کرده است.

۱-۲. به‌گزینی ترکیبات و تعابیر خاص

امام علی علیه السلام در کلام خود از ترکیبات و تعابیری بهره می‌گیرند که بسیار بدیع بوده و همین امر یکی از عوامل جذابیت نهج البلاغه به شمار می‌رود. در اینجا فقط به نمونه‌هایی از تعابیر و به‌گزینی‌های امام علیه السلام در انتخاب آنها اشاره می‌شود.

مثال ۱) امام علی علیه السلام برای بیان گذر زمان و روزگاران قبل از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و آمدن انبیای قبل در خطبه ۱ می‌فرماید: «وَلَا كَثْرَةَ الْمُكَذِّبِينَ لَهُمْ مِنْ سَابِقِ سُمِّي لَهُ مَنْ بَعْدَهُ أَوْ غَابِرِ عَرَفَهُ مَنْ قَبْلَهُ عَلَيَّ ذَلِكَ نَسَلِ الْقُرُونِ وَمَصَّتِ الدُّهُورِ» (رضی، ۱۴۱۴: خ ۱/۴۴-۴۳)؛ و کثرت تکذیب‌کنندگانشان، آنان را از تبلیغ باز نداشت؛ از پیامبر گذشته‌ای که او را از نام پیامبر آینده خبر دادند، و پیامبر آینده‌ای که پیامبر گذشته او را معرفی کرد؛ بر این منوال قرن‌ها گذشت، و روزگار سپری شد. ترکیب «نسلت القرون» در این جمله از نظر تصویر آفرینی و معناسازی و زیبایی در کاربرد بسیار حائز اهمیت است. «نسلت» از ماده‌ی «نسل» به معنای جداشدن چیزی از چیزی، به سرعت گذاشتن، متولد شدن و فرزندی فرزندان است و امام علیه السلام در اینجا با به‌کار بردن این کلمه در کنار واژه‌ی «قرون» می‌خواهد سرعت گذر زمان و آمدن قرن‌ها را بیان کند که با تعبیر کنایی زیبایی به‌کار می‌برد به این صورت که قرن‌هایی که به سرعت پشت سر هم می‌آیند و می‌روند مانند این است که هر قرنی از قرن دیگر متولد می‌شود و این فرزندان پیوسته فرزندی می‌یابند. (مکارم شیرازی، ۱۳۹۰: ۲۱۹/۱)

مثال ۲) امام علی علیه السلام برای توصیف مردم بصره هنگامی که عهد و پیمان خود را شکسته و با طلحه و زبیر به شورش برخاستند می‌گوید: «كُنْتُمْ جُنْدَ الْمَرْأَةِ وَاتِّبَاعَ الْبَهِيمَةِ رَغَا فَأَجَبْتُمْ وَعَقِرَ فَهَرَبْتُمْ أَخْلَاقُكُمْ دِقَاقٌ وَعَهْدُكُمْ شِقَاقٌ» (رضی، ۱۴۱۴: خ ۵۵/۱۳)؛ شما لشکر زن بودید، و پیرو چهارپای زبان بسته، شتر آواز داد، شما اجابت کردید، چون پی شد فرار نمودید. اخلاقتان پست و پیمانتان سست است. تعبیر «اخلاقکم دقاق» ترکیب بدیعی است که به بهترین نحو گزینش و در کلام آمده است. «دقاق» از ریشه‌ی «دق» به معنای باریک، خرد و کوچک شدن چیزی است و «دقت الشیء» دقاً، یعنی آن شیء را شکستن و خرد کردن. (فراهیدی، ۱۴۰۹: ۱۸/۵؛ ابن فارس، ۱۴۰۴: ۲۵۸/۲) امام علیه السلام در اینجا با به‌کار بردن این کلمه برای واژه‌ی «أخلاق» درصدد بیان این نکته به مردم بصره است که بگویند شما اخلاقتان ضعیف، خرد و کم‌مایه است و به سبب این ویژگی اخلاقی، عهد شکن گردیده‌اید. (مکارم شیرازی، ۱۳۹۰: ۴۸۲/۱) در مقابل وقتی خداوند در قرآن می‌خواهد از پیامبرش





وصفی را بیان کند، نقطه مقابل این ویژگی را برجسته کرده و می‌گوید: «وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ» (القلم/۴)؛ و راستی که تو را خوبی والاست!

مثال ۳) امام علیه السلام پس از فرونشاندن شورش نهروان در سال ۳۸ هجری در کوفه کلامی ایراد فرمود که شبیه يك سخنرانی است و در بخشی از آن آمده است: «فَقُمْتُ بِالْأَمْرِ حِينَ فَشَلُّوا وَ تَطَلَّعْتُ حِينَ تَقَبَّعُوا وَ نَطَقْتُ حِينَ تَعَنَّعُوا وَ مَضَيْتُ بِنُورِ اللَّهِ حِينَ وَقَفُوا وَ كُنْتُ أَحْفَظَهُمْ صَوْتًا وَ أَعْلَاهُمْ فَوْتًا» (رضی، ۱۴۱۴: خ ۳۷/۸۰-۸۱)؛ آنگاه که همه از ترس سست شده، کنار کشیدند، من قیام کردم و آن هنگام که همه خود را پنهان کردند من آشکارا به میدان آمدم، و آن زمان که همه لب فروبستند، من سخن گفتم، و آن وقت که همه باز ایستادند من با راهنمایی نور خدا به راه افتادم. در مقام حرف و شعار صدایم از همه آهسته‌تر بود اما در عمل برتر و پیشتاز بودم. ترکیب «أعلاهم فوتاً» در این کلام ترکیب بدیعی و به‌گزین است. «فوت» در اصل به معنای از دست رفتن چیزی است. این واژه همچنین به تفاوت میان دو چیز و دوری آنها از هم، به‌گونه‌ای که یکی آن دیگری را درک نکند نیز گفته شده است و بر همین اساس در مورد کسی که به دیگری سبقت بگیرد و او را پشت سر بگذارد به کار رفته (ابن ابی الحدید، ۱۴۰۴: ۲/۲۸۵) و در اینجا امام علیه السلام در پی این القای این معناست که وی از دیگران جدا شده و جلوتر می‌رود و سبقت می‌گیرد و ترکیب «أعلا فوت» نشان‌دهنده‌ی پیشتازی تمام عیار و سبقت به تمام معنای ایشان از دیگران در عمل کردن - و نه فقط حرف زدن - است.

مثال ۴) امام علی علیه السلام در وصف دنیا و نوع نگاه آدمی به آن چنین می‌فرماید: «فَلْتَكُنِ الدُّنْيَا فِي أَعْيُنِكُمْ أَصْعَرَ مِنْ حُثَالَةِ الْقَرْظِ وَ قُرَاضَةِ الْجَلْمِ» (رضی، ۱۴۱۴: خ ۳۲/۷۶)؛ ای مردم باید دنیا (ای حرام) در چشمانتان از پر کاه خشکیده، و تفاله‌های قیچی شده دامداران، بی‌ارزش‌تر باشد. دو ترکیب «حُثَالَةُ الْقَرْظِ» و «قُرَاضَةُ الْجَلْمِ» از بهترین گزینش‌های امام برای بیان بی‌ارزشی دنیای حرام است که نهایت آن را نشان می‌دهد. «حُثَالَةُ» و «قُرَاضَةُ» بر وزن «فعالة» - که به معنای زیادی یک شیء است - آمده است. «حُثَالَةُ» از ریشه‌ی «حُثِلَ» (به معنای بدی حال یا بدی وضع زندگی) یعنی زیادی - های بد و بی‌ارزش که باید دور ریخته شود؛ مانند تفاله‌ی روغن، پوست جو و برنج و مانند اینها. «قُرَظًا» هم نام برگ‌ی است که با خشک‌شده‌ی آن، پوست را دباغی می‌کردند. (رضی، ۱۳۷۹: ۱۸۵) ترکیب «حُثَالَةُ الْقَرْظِ» به معنای زیادی‌های دورریز برگ استفاده شده برای دباغی است. از سویی



دیگر «قراضة» به معنی زیادی‌ها و به قطعات بسیار ریز و کوچک به درد نخوری است که از دم قیچی می‌ریزد و «جلم» هم به معنای قیچی‌های بزرگی است که با آن پشم حیوانات را می‌چینند و ترکیب «قراضة الجلم» به معنای قطعات ریز و به درد نخور پشم که از کنار قیچی پشم‌زنی می‌ریزد (ابن‌ابی‌الحدید، ۱۴۰۴: ۱۷۷/۲) این دو ترکیب، نهایت بی‌ارزشی یک شیء را نشان می‌دهد که امام علیه‌السلام آن را برای دنیای بدست آمده از حرام به‌کار می‌برد و این منظور را به مخاطب می‌رساند که این دنیا با تمامی زرق و برق آن اگر از راه حرام بدست آمده باشد باید از نظر تو از بی‌ارزش‌ترین چیزها، بی‌ارزش‌تر باشد.

۱-۲-۱. به‌گزینی‌های ترکیبیات و تعابیر هم‌معنا و مشابه

نوع دیگری از به‌گزینی‌های ترکیبیات و تعابیر در نهج البلاغه برمی‌گردد به به‌گزینی در به‌کاربردن واژه‌های مشابه و هم‌معنا در یک عبارت؛ به بیان دیگر میان الفاظ نهج البلاغه، گاهاً واژگان دارای تقارب معنایی در یک عبارت و یا جمله کنار هم وجود دارند که شاید بین معنای الفاظشان تفاوت‌های اندکی باشد و به ذهن نیاید، که به سبب آن در بسیاری موارد، همچون واژگان مترادف و هم‌معنا، به نظر آید (فراتی، ۱۳۸۸: ۱۱۲) و همین مسئله در ترجمه‌ها بدون توجه به همین تفاوت‌های اندک سبب بروز اغلاطی در ترجمه بوده است. در این میان برخی شارحان نهج البلاغه همچون ابن‌ابی‌الحدید که به کلام امام علیه‌السلام با نگاه ویژه‌ای نظر می‌کند، در شرح مفردات، به این موضوع عنایت ویژه‌ای ابراز می‌دارد و تفاوت‌های میان این‌گونه واژگان را یادآوری کرده و فرق دو لفظی که در کلام امام وارد شده و در عین حال قریب‌المعنا هستند را بیان می‌نماید؛ از جمله در تفسیر سخن امام علیه‌السلام ذیل عبارت «بَاعْتَنَانِ مَسَارِیْهِمْ وَ مَسَارِجِهِمْ» (رضی، ۱۴۱۴: خ ۱۸۱/۱۲۴) (...و اطراف چراگاهایشان، و راه‌های آنان را، زیر سم بکوبند) و ضمن بیان معنای آن می‌گوید: فرق بین «سرح» و «سرب»، در این است که «الشُّرُوح» (لگدمالی توسط اسب‌ها) در آغاز روز رخ می‌دهد؛ حال آنکه این امر در مورد «الشُّرُوب» شرط نیست. (ابن‌ابی‌الحدید، ۱۴۰۴: ۹/۸) نمونه‌ی بعدی عبارت «غُرُورٌ حَائِلٌ وَ صَوُّهُ أَقِلُّ وَ ظِلُّ زَائِلٌ وَ سِنَادٌ مَائِلٌ» (رضی، ۱۴۱۴: خ ۱۰۸/۸۳) (...و اطراف چراگاهایشان، و راه‌های آنان را، زیر سم بکوبند) است که در آن الفاظ «حائل»، «زائل»، «مقارب‌المعنا» و به معنای از بین رونده بوده که در کنار هم قرار گرفته‌اند (ابن‌ابی‌الحدید، ۱۴۰۴: ۲۴۷/۶)؛ ولی با دقت در ماده این واژه‌ها مشخص می‌-

شود که بین «حائل» و «زائل» تفاوت وجود دارد؛ ماده «حَوْل» به معنای دگرگونی است، از این رو حائل به معنای از بین رفتن دگرگون شونده و یا همان زودگذر را القا می‌کند ولی این شرط دگرگونی برای زائل وجود ندارد. (مکارم شیرازی، ۱۳۹۰: ۳۵۲/۳ (پاورقی))

۲-۱. به‌گزینی با بهره‌گیری از تعابیر دیگران

نوع سوم از به‌گزینی‌های تعبیرات امام علیه السلام در نهج البلاغه به‌گزینش‌های امام از جملات دیگران برمی‌گردد؛ به بیان دیگر به‌گزینی امام علیه السلام در استفاده از تعابیر، أمثال و جملات مشهور دیگر افراد عرب، سبب گردیده این عبارات در قاموس‌های لغت و مجموعه‌های أمثال عرب جای بازکند و اگر این‌گزینش امام علیه السلام صورت نمی‌گرفت، معلوم نبود آن تعابیر حفظ و نقل شود؛ برای نمونه از تعابیر و امثالی که در زمان امام علیه السلام معروف بوده‌اند و امام علیه السلام با به‌گزینی، به‌کارگیری و استخدام به‌موقع و مناسب آنها؛ سبب ماندگاری آن عبارات در لغت عرب گردیده‌اند؛ به عباراتی همچون «أبْدَى سَبَأً» («حَتَّىٰ أَرَاكُمْ مُتَّفَرِّقِينَ أَيَّادِي سَبَا تَرْجَعُونَ إِلَىٰ مَجَالِسِكُمْ»)(رضی، ۱۴۱۴: خ ۱۴۲/۹۷) و «كُنَّا قَلِيلَ التَّمْرِ إِلَىٰ هَجَرَ»(همان: ن ۳۸۵/۲۸) اشاره نمود.

۲. خلق واژگان و تعابیر جدید

خلق تعابیر و واژگان جدیدی که امام علیه السلام آنها را برای اولین بار به‌کار برده یا آن الفاظ را در معانی خاصی که قبلاً استعمال نمی‌شده به‌کار گرفته و نیز غرابت واژگان و عباراتی که امام علیه السلام را در استفاده از آنها منفرد کرده و پس از استفاده ایشان رایج شده از نشانه‌های مرجعیت ادبی امام علیه السلام است و همین امر یکی از اصلی‌ترین عوامل رجوع ادیبان و لغت‌شناسان به کلام امام علیه السلام بوده است. بهره‌مندی ادیبان از واژگان مورد استفاده امام علی علیه السلام به گونه‌ای است که بخشی از اقوال استنادی به‌کار رفته در مقوله‌های زبانی (ریشه، حرکت و معنی لغت) را از احادیث منتسب به امام علی علیه السلام اخذ نموده‌اند که خود بیانگر اهمیت کلام امام علی علیه السلام نزد سخن‌شناسان است. زبان‌شناسان در رتبه بعد از قرآن و سخن پیامبر صلی الله علیه و آله، بیشترین استفاده را از روایات امام علی علیه السلام داشته و سخنان امام علی علیه السلام از منابع مؤلفان کتاب‌های لغت بوده است که جهت تبیین معانی لغات به روایات ایشان استناد کرده و یا به عنوان مؤید به آن استشهاد کرده‌اند. (رائد، ۱۴۲۶: ۱-۳)



استدلال علمای لغت به کلام امام علیه السلام از دو نوع است:

گاه کلام امام را به جهت تثبیت معنای برخی مفردات و لغات ذکر می‌کنند؛ چنان‌که ابن‌درید برای بیان معنای واژه «الصعل» و «الصعلة» از کلام امام بهره می‌گیرد. او در معنای واژه «الصعل» می‌گوید: الصعل و الصعلة من قولهم: ظليمٌ أصعلٌ و عظامه صعلاء و هو صيفر الرأس و دقة العنق و لم يجيء أصعلٌ في شعرٍ فصيحٍ إلا أنه قد جاء في حديث علي بن ابيطالب: «كأنِّي بحَبَشِيٍّ أصعلٌ أصلم». (ابن‌درید، ۱۹۸۷: ۸۸۷/۲)

گاه کلام امام را در بیان معنای الفاظی به‌کار می‌برند که امیرمؤمنان آنها را در لغت عرب وارد کرده و قبل از استعمال امام کاربردی نداشته است؛ مانند واژه‌های «القوصرة» و «المخيس». ابن‌درید در معنای واژه «القوصرة» می‌گوید: «و أما قوصرة ... و قد جاء في الشعر الفصيح (شعر أميرالمؤمنين): أفلح من كانت له قوصرة يأكل منها كل يوم مرة». وی در مورد واژه «المخيس» می‌گوید: «مخيس» به معنی خائن است. «ساخ يسيخ سيخانا إذا رَسَخَ و خاس بالعهد يخيخ خيسانا إذا نكث و غدر و خيست الشيء تخييساً فخاس يخيخ إذا لئنته و مرتته و به سَمَى المخيس الذي يخيخ فيه و كان أول من سَمَى المخيس مخيساً علي بن ابيطالب رضي الله عنه». (همان: ۶۰۰/۱-۶۰۱)

لازم به ذکر است در کتب لغت دیگر عرب همچون «کتاب العين»، «غريب القرآن في شعر العرب» و «المفردات في غريب القرآن» برخی از موارد استناد به روایات امام علی علیه السلام دیده می‌شود؛ برای نمونه در کتاب العين ذیل واژه زعق، الزعاق آمده است: زعق / الرُعَاق: ماء مر غليظ ... قال علي بن أبي طالب:

كأساً رُعَاقاً مزجت رُعَاقاً

دونكها مترعة دهاقا

(فراهیدی، ۱۴۰۹: ۱۳۳/۱)

در کتاب غريب القرآن که منسوب به ابن‌عباس است، وقتی نافع بن ازرق از ابن‌عباس معنای «أسفل السافلین» را سؤال می‌کند، وی پاسخ می‌دهد که منظور کافری است که از جوانی به سمت کبر و از کبر به سمت آتش حرکت کرده است و در ادامه نافع علت این پاسخ را از ابن‌عباس سؤال می‌کند که وی در پاسخ این شعر امام علی علیه السلام را قرائت کرده و معنای خود از این واژه را به کلام امام علیه السلام مستند کرده و می‌گوید:

نعم، أما سمعت علي بن أبي طالب رضي الله عنه و هو يقول:



فأضحوا لدى دار الجحيم بمعزل

عن الشعب و العدوان في أسفل السفل

(ابن عباس، بی تا: ۱۳۶)

راغب اصفهانی نیز در المفردات ذیل مدخل «وسط» و به جهت تبیین معنای «وسطی» در آیه «حافظوا علی الصلوات و الصلاة الوسطی» روایتی از امام علی علیه السلام را به عنوان شاهد برای معنای نماز صبح دانستنِ صلاة الوسطی، آورده است و این نظر را پسندیده و گفته است: «أخرج مالك أن علي بن أبي طالب و عبد الله بن عباس كانا يقولان: الصلاة الوسطی صلاة الصبح. و قال مالك: و قول علي و ابن عباس أحب ما سمعت إلي في ذلك». (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۸۶۹)

اگر چه تفسیر قرآن در عصر صحابه و تابعین اصولاً در حد آشنایی با معانی غریب اللغات بوده است؛ ولی گاه در برخی موارد روایاتی که بیانگر معنای لغات است، ذکر شده و مفسر ضمن تبیین معانی آیات، معنی لغت را ذکر کرده است. با بررسی کتب لغت عرب که بخشی از آثار به جای مانده از آن دوران را در خود منعکس کرده، مشخص می‌گردد بیش از همه‌ی این آثار، در لسان‌العرب حدوداً ۹۰۰ مورد استناد به بیانات امام علی علیه السلام دیده می‌شود که ابن‌منظور این تعداد روایت را از منابع فریقین استخراج کرده است. (رائد، ۱۴۲۶: ۵) وی در مواردی از جمله جهت تبیین معانی لغات (مانند بیان معانی لغات در این موارد: «فی کلام علی: کم ذی ابهة قد جعلته حقيراً. الابهة بالضم و التشدید للباء: العظمة و البهاء»)(ابن‌منظور، ۱۴۱۴: ۱۳/۴۶۶، ۸/۳۶، ۴/۳۴۵ و...)، حرکات افعال (مانند واژه‌ی «ارز یارز اروزا... و منه کلام علی علیه السلام حتی یأرز الامر»)(همان، ۵/۳۰۵) و اسامی (مانند ساخت صیغه‌ی فاعول از برخی ماده‌ها همچون: «خصر الخصورة مصدر الشیء الخائر و فی حدیث علی کرم الله وجهه: فذكرنا له الذی رأینا من خثوره»)(همان، ۴/۲۳۰) مستقیماً به کلام امام علی علیه السلام استناد کرده است؛ همچنین در لغات اعذوذب، الحیود، أوار، دیاجیر، داری، أسلات، بالة، الیفن، أبهة، الوجبة و... استندهای وی به کلام امام علیه السلام مشاهده می‌شود. استندهای ابن‌منظور به کلام امام در حدی است که برخی مؤلفان در راستای گردآوری روایات امام علیه السلام؛ لسان‌العرب را مرجع قرار داده‌اند (بهاء‌الدین، ۱۳۸۵)؛ با این وصف اگر گفته شود نهج‌البلاغه نیز از مصادر اصلی زبان و ادبیات عرب است، سخنی گزاف نبوده و این حقیقتی است که لغویان و ادیبان به آن توجه داشته‌اند، اگرچه با وجود اعتراف اکثر علمای لغت اعم از شیعه و اهل سنت به حقیقت دانش امام علیه السلام در حوزه‌ی لغت عرب؛ برخی از اندیشمندان همچون احمد عبدالغفور عطار از روی غفلت و یا غرض-



ورزی بیان می‌کنند که امام علیه السلام بخشی از لغت عرب را نمی‌دانست. وی در مقدمه‌ی کتاب صحاح- اللغة جوهری بیان می‌کند که برخی از صحابه بخشی از لغت را نمی‌فهمیدند؛ و این سخن خود را به این حدیث استشهد می‌کند: «سمع علی کرم الله وجهه رسول الله یخاطب وفد بنی نهد فقال: یا رسول الله نحن بنو أب واحد و نراک تکلم العرب بما لا نفهم اکثره». (جوهری، بی‌تا: ۱۴)

۲-۱. واژگان جدید

در نهج البلاغه واژگانی یافت می‌شود که ظاهراً برای نخستین بار توسط امام علیه السلام در معانی معینی وضع و استعمال شده و امام آن واژه‌ها را برای نخستین بار برای این مفهوم به‌کار برده‌اند؛ ذیلاً به برخی از این واژگان اشاره می‌شود:

فعل «تکترش»: امام علیه السلام در بخشی از نامه‌ی خود به عثمان بن حنیف می‌فرماید: «فَمَا خُلِقْتُ لِيشغَلَنِي أَكُلُ الطَّيِّبَاتِ كَالْبَهِيمَةِ الْمَرْبُوطَةِ هَمُّهَا عَلْفُهَا أَوْ الْمُرْسَلَةِ شُغْلُهَا تَقَمُّمُهَا تَكْتَرِشُ مِنْ أَغْلَافِهَا وَ تَلَهُو عَمَّا يَرَادُ بِهَا» (رضی، ۱۴۱۴: ن ۱۸/۴۵)؛ (آفریده نشده‌ام که غذاهای لذیذ و پاکیزه مرا سرگرم سازد، چونان حیوان پرواری که تمام همّت او علف، و یا چون حیوان رها شده که شغلش چریدن و پر کردن شکم بوده). فعل «تکترش» در عبارت فوق یعنی شکنجه‌ی خود را پر می‌کند. (پهلوان، ۱۳۸۷: هشت و نه) واژه «کزش» به معنی شکنجه، در اکثر متون لغوی آمده است؛ اما صاحبان کتب لغت (ابن منظور، فیروزآبادی، ابومنصور، جوهری، زبیدی، فیومی و زیات) به معنی اِکْتِرَاش – که پرکردن شکنجه – است تصریح نکرده‌اند و گویا این واژه اولین بار توسط امام استعمال گردیده است.

واژه «أصحر»: این واژه در عبارت «إِنْ طَلَّتِ الرَّعِيَّةُ بِكَ حَيْفًا فَأَصْحِرْ لَهُمْ بِعُذْرِكَ» (رضی، ۱۴۱۴: ن ۵۳/۴۴) (هرگاه رعیت گمان ستمی بر تو ببرد آشکارا عذرت را به آنان ارائه کن)؛ آمده است. این واژه فعل امر از ریشه‌ی «صحرا» به معنی بیابان گرفته شده است و «إصْحَار» یعنی به بیابان رفتن؛ اما از آنجا که در بیابان همه چیز ظاهر و آشکار می‌شود؛ این ماده به معنای آشکار ساختن و شفاف‌سازی کردن به‌کار رفته است و این کلمه اولین بار توسط امام علی علیه السلام به این شکل و در این معنا استعمال شده است. (مکارم شیرازی، ۱۳۹۰: ۱۱/۱۰۳-۱۰۴) از آنجا که یکی از مشکلات حکومت‌ها که در اثر ناآگاهی مردم از جزئیات مسائل جامعه است؛ سبب بدگمانی مردم می‌شود و اگر



این بدگمانی‌ها روی هم متراکم گردد ممکن است مردم را از حکومت جدا سازد؛ از این رو امام علیه السلام در این عبارت خطاب به والی خود توصیه می‌کنند که هرگاه سوءظنی برای مردم درباره‌ی مسئله‌ای پیدا شد؛ عذر و دلیل خود را برای ایشان اِصْحار کند و مثل صحرا جلویشان بگذارد و آشکارا شفاف-سازی کند تا آنها آرامش فکر پیدا کنند.

در نسخه‌ی کامل خطبه‌ی ۸۸ نهج البلاغه که در روضة الكافی نقل شده و خوبی در تکمله‌ی خطبه بدان اشاره کرده (خوبی، ۱۴۰۰: ۲۴۹/۶-۲۵۳)، آمده است: «أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ الْمُتَّجِلِينَ لِلْإِمَامَةِ مِنْ غَيْرِ أَهْلِهَا كَثِيرٌ وَ لَوْ لَمْ تَتَّخِذُوا عَنْ مَرِّ الْحَقِّ وَ لَمْ تَهْتُوا عَنْ تَوْهِينِ الْبَاطِلِ لَمْ يَتَشَجَّعْ عَلَيْكُمْ مَنْ لَيْسَ مِثْلَكُمْ وَ لَمْ يَقُوْ مِنْ قَوِيِّ عَلَيْكُمْ عَلَى هَضْمِ الطَّاعَةِ وَ إِزْوَائِهَا عَنْ أَهْلِهَا لَكِنْ تَهْتُمْ كَمَا تَاهَتْ بَنُو إِسْرَائِيلَ عَلَى عَهْدِ مُوسَى ع» (کلینی، ۱۴۰۷: ۶۶/۸) (ای مردم! کسانی که خود را به ناحق به امامت منتسب می‌کنند فراوانند، و اگر شما در باره حق تلخ یک دیگر را به خواری نکشانید و در تحقیر باطل، سستی نکنید کسی که همچون شما نیست بر شما جسارت نمی‌یابد و نیرومندی بر شما سیطره نمی‌یابد و اطاعت از امام زیر پا نهاده نمی‌شود و کسی از آن شانه خالی نمی‌کند). در این عبارت واژه-ی «إِزْوَاء» به معنای صرف یا روی گرداندن و شانه خالی کردن به کار رفته است. علامه مجلسی که به ادبیات عرب و لغت شناسی واقف بوده - و به برخی از موارد آن در بحار الانوار اشاره کرده - ذیل عبارت فوق و در معنای کلمه «الإِزْوَاء» می‌نویسد: «و لم أطلع على الإِزْوَاء فيما عندى من كتب اللغة و كفى بالخطبة شاهداً على أنه ورد بهذا المعنى»؛ من در کتب لغتی که در اختیار دارم، کلمه «الإِزْوَاء» و معنی آن را نیافتم؛ اما همین خطبه شاهدهی است بر آنکه در زبان عرب برای این واژه چنین معنایی وارد شده است (مجلسی، ۱۴۰۳: ۱۲۸/۵۱)؛ و این چنین برای امام علیه السلام شأن واضح لغت قائل می‌شود.

۲-۲. تعابیر و عبارات جدید

علاوه بر الفاظ و واژگان خلق شده توسط امام علیه السلام، ترکیب‌ها و عبارت‌هایی توسط امام علیه السلام ساخته شده است که بر زیبایی نهج البلاغه افزوده است. مثلاً در خطبه‌ی ۱۶۲ امام علیه السلام از ترکیب «لَقَلْبُ الْقَلْبِ» (رضی، ۱۴۱۴: خ ۲۳۱/۱۶۲) استفاده می‌نماید. کلمات این واژه، به تنهایی زیبایی خاصی ندارد؛ چراکه «قلق» به معنای اضطراب (ابن منظور، ۱۴۱۴: ۳۲۳/۱۰؛ فیومی، ۱۴۱۴: ۵۱۴/۲) و



«وضین» یعنی آنچه که بر روی هم چیده شده باشد و یا کمر بند پهن که از چرم یا موی ساخته شده باشد (ابن منظور، ۱۴۱۴: ۱۳/۴۵۰)؛ ولی ترکیب این دو کلمه، اصطلاح «سخن نسنجیده» را می‌سازد. (ابن ابی‌الحدید، ۱۴۰۴: ۲۴۲/۹) در موردی دیگر سید رضی ذیل خطبه‌ی ۳۱ می‌گوید: و هو أَوَّلُ مَنْ سَمِعَتْ مِنْهُ هَذِهِ الْكَلِمَةُ أَعْنَى «فَمَا عَدَا مِمَّا بَدَأَ» (علی‌علیه‌السلام نخستین کسی است که این تعبیر از او شنیده شده و پیش از امام از کسی نقل نگردیده است: چه شد که از پیمان خود بازگشتی؟) (رضی، ۱۴۱۴: ۷۴)؛ و این چنین برای امام‌علیه‌السلام شأنی هم‌تراز واضعان و مؤسسان زبان و لغت عرب قائل می‌شود.

گونه‌ی دیگر خلق تعابیر در نهج البلاغه اختصاص دارد به تعابیر و أمثالی که زمان امام‌علیه‌السلام معروف نبوده و امام‌علیه‌السلام اولین قائل آن به شمار می‌روند؛ ولی از آنجا که اینگونه تعابیر از نظر محتوا و لفظ در حد بسیار بالایی قرار داشته‌اند؛ در زبان مردم جاری شده و سپس به عنوان أمثال در کتب لغت و قاموس الأمثال عرب جای باز کرده‌اند؛ برای نمونه جمله‌ی «إِنَّ أَهْوَنَ السَّقْيِ التَّشْرِيعُ» که در طی جریان اصل «تفریق بین مجرمان برای بازپرسی» توسط امام‌علیه‌السلام صادر و پس از آن به ضرب‌المثل تبدیل شد. (ابن ابی‌الحدید، ۱۴۰۴: ۱۹/۱۲۲؛ راند، ۱۴۲۶: ۲۰۵ و ۲۲۱) همچنین عبارات «لَا رَأْيَ لِمَنْ لَا يُطَاعَ» (رضی، ۱۴۱۴: خ ۲۷/۷۱ و ۵۶۸) و «كَلِمَةٌ حَقٌّ يُرَادُ بِهَا بَاطِلٌ» (همان: خ ۴۰/۸۲) ابتدا توسط امام‌علیه‌السلام گفته شده و بعدها به عنوان ضرب‌المثل در کلام عرب وارد شده است. اساساً کلامی به عنوان أمثال بر زبان مردم جاری می‌شود که آن عبارت در عین کوتاهی عبارت علاوه بر زیبایی لفظ و تلفظ آسان واژگان دارای مفهومی عمیق و والا باشد؛ از این رو در همین نوع از تعابیر امام‌علیه‌السلام باز شاهد قوت و ضعف در استعمال آنها و یا کاربرد آنها در السنه‌ی عوام یا زبان شعرا و ادیبان هستیم. صرف نظر از نوع اول یا دوم این أمثال و قوت و ضعف آنها با مراجعه به کتب أمثال همچون امثال میدانی و الصناعتین ابوهلال عسکری حدود ۲۲۰ مورد از این تعابیر ضرب‌المثل، مورد شناسایی است. (الموسوی، ۲۰۰۲: ۳۴۴-۳۶۰)

عبارات نهج البلاغه علاوه بر ساختار بی نظیر واژگان و تراکیب، به نحوی است که عبارات و جملاتش با کمترین الفاظ، بیشترین و عمیق‌ترین مضامین را در خود جای داده است و اگر گفته شود هر جمله‌ی نهج‌البلاغه در بردارنده‌ی نکته و یا نکاتی بدیع و آموزنده است، سخنی گزاف نیست؛ ذیلاً به چند مورد از عبارات نهج‌البلاغه که در آن امام‌علیه‌السلام بهترین گزینش را در انتخاب کلمات و



چینش آن‌ها داشته و عبارات بی‌نظیری خلق نموده است اشاره می‌شود.

مثال (۱) عبارت «مَعَ كُلِّ شَيْءٍ لَا يَمْقَارَنِيَّ وَ غَيْرُ كُلِّ شَيْءٍ لَا يَمْزَايِلِيَّ» در خطبه‌ی یک و در بیان توحید و خداشناسی عبارتی بی‌نظیر است که امام علیه السلام با انتخاب و گزینش آن به بیان مفهوم توحید پرداخته است. امام خمینی (ره) در باره‌ی همین عبارت می‌گوید: «هان فیلسوفان و حکمت‌اندوزان بیابند و در جملات خطبه‌ی اول این کتاب الهی به تحقیق بنشینند و افکار بلندپایه‌ی خود را به‌کارگیرند و با کمک اصحاب معرفت و ارباب عرفان این جمله‌ی کوتاه را به تفسیر بپردازند و بخواهند به حق وجدان خود برای درک واقعی آن ارضا کنند، به شرطی آنکه بیاناتی که در این میدان تاخت و تاز شده است آنرا فریب ندهد و وجدان خود را برای فهم درست بازی ندهد و نگویند و بگذرند تا میدان دید فرزند وحی را دریافته و به قصور خود و دیگران اعتراف کنند و این است آن جمله: «مَعَ كُلِّ شَيْءٍ لَا يَمْقَارَنِيَّ وَ غَيْرُ كُلِّ شَيْءٍ لَا يَمْزَايِلِيَّ» و این جمله و نظیر آن که در کلمات اهل بیت وحی آمده است بیان و تفسیر کلام الله است که در سوره‌ی حدید است و برای متفکران آخرالزمان آمده است (وَ هُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ) (الحدید/۴). (خمینی، ۱۳۶۸: ۳۴۷/۱۴-۳۴۹)

مثال (۲) خطبه‌ی ۲۱ نهج البلاغه خطبه‌ای چندسطری بوده که توسط گردآورنده‌ی آن تقطیع گردیده است. امام علیه السلام در این کلام می‌فرماید: «فَإِنَّ الْغَايَةَ أَمَامَكُمْ وَإِنَّ وِرَاءَكُمْ السَّاعَةَ تَحْدُوكُمْ تَخَفُّوْا تَلْحَقُوا فَإِنَّمَا يَنْتَظِرُ بِأَوْلِيكُمْ آخِرُكُمْ» (رضی، ۱۴۱۴: خ ۶۲/۲۱-۶۳)؛ همانا آخرت پیش روی شماست و مسلماً قیامت از پشت سرتان، شما را می‌راند؛ سبکبار شوید تا ملحق شوید، که رفتگان شما را باز داشته‌اند، تا آخرین شما به آنها ملحق گردند. جملات «تحدوکم» و «تخففوا تلحقوا» جملاتی کوتاه ولی قابل تأمل، پرنکته و راهگشا است که امام علیه السلام در بهترین نحو ممکن گزینش کرده و در کلام قرار داده است. «تحدوکم» از ماده‌ی «حدو» و «حَدَى» است که به معنای راندن شتر با آواز مخصوصی است که ساربان‌ها می‌خوانند و شتران سر از پا ناشناخته، با همه‌ی توان به سرعت پیش می‌رفتند (ابن منظور، ۱۴۱۴: ۸۹/۳) و این عبارت در اینجا به معنای رفتن پرشتاب انسان‌ها به سوی مرگ است. منظور از «تخففوا» این است که در مسیر رفتن و رسیدن به مقصد بارتان را سبک کنید و «تلحقوا» به معنای آن است که افرادی که عقب افتاده‌اند خود را به آنان که در جلو هستند برسانند و کل عبارت به این معناست که سبکبار شوید که اگر سبکبار شوید به آنان که پیشاپیش رفتند می‌رسید. (ابن ابی‌الحدید، ۱۴۰۴: ۳۰۲/۱؛ منتظری، ۱۳۸۰: ۳۳۹/۲) سیدرضی بعد از بیان این خطبه

می‌نویسد: «می‌گویم، این سخن امام علیه السلام پس از سخن خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله با هر سخنی سنجیده شود بر آن برتری دارد و از آن پیشی می‌گیرد و از جمله «تخففوا تلحقوا» کلامی کوتاه‌تر و پر معنی‌تر از آن شنیده نشده! چه کلمه ژرف و بلندی! چه جمله پر معنی و حکمت آمیزی است؟ که تشنگی را با آب حکمت می‌زداید» (رضی، ۱۴۱۴: ۶۳)

نتایج

- گزینش واژگان، تعابیر و جملات در کلام امام به قدری دقیق انجام گرفته است که علاوه بر اندیشمندان شیعی، نهج البلاغه پژوهان اهل سنت نیز همچون محمد عبده به آن توجه داشته و اعتراف کرده‌اند.
- به‌گزینی‌های نهج البلاغه اختصاص دارد به: به‌گزینی در واژگان، کلمات و تعابیر خاص، از بهترین نمونه‌های به‌گزینی در نهج البلاغه می‌توان به واژگان **دَائِبٌ**، **رَائِدٌ**، **مناخ**، **المناخ** و... اشاره نمود که امام علیه السلام از میان انبوهی از واژگان مترادف با واژگان فوق، اینها را گلچین و انتخاب کرده‌اند.
- نوگزینی در نهج البلاغه یعنی یک واژه‌ی موجود در زبان عربی انتخاب شده و امام علیه السلام در سخن خود یک مفهوم جدیدی به آن می‌دهد؛ به طوری که با مفهوم اولیه بی ارتباط نباشد؛ واژه «نطفة» یکی از واژگانی است که امام علیه السلام آن را -در معنای متفاوت از معنای همیشگی (یعنی آب کم و قلیل) و- در معنایی خاص به کار برده و نوگزینی می‌کند و در دو عبارت معنای جدیدی به آن داده و به معنای آب نهر که آب بسیاری است، به کار می‌برد.
- خلق تعابیر و واژگان جدید در نهج البلاغه یعنی امام علیه السلام آن تعابیر و واژگان را برای اولین بار به کار برده و یا آن الفاظ را در معانی خاصی که قبلاً استعمال نمی‌شده به کار گرفته‌اند، برای نمونه می‌توان به فعل «**تَكَتَرْتُ**»، واژگان «**أَصْحِرُ**» و «**إِزْوَاءٌ**» و نیز ترکیب‌های «**أَلْقَلِقُ** الوضین» و «**فَمَا عَدَا مِمَّا بَدَا**» اشاره نمود.
- غرابت واژگان و عباراتی که امام علیه السلام را در استفاده از آنها منفرد کرده همچون عبارات «**مَعَ كُلِّ شَيْءٍ لَا بِمُقَارَنَةٍ وَ غَيْرُ كُلِّ شَيْءٍ لَا بِمُرَائِلَةٍ**» و نیز «**تَخَفَّفُوا تَلْحَقُوا**» که پس از استفاده‌ی امام علیه السلام رایج شده و بعنوان ضرب‌المثل در کتابهای عربی ذکر شده؛ نیز از

نمونه‌های خلق تعابیر و واژگان در نهج البلاغه است که از نشانه‌های مرجعیت ادبی
امام علیه السلام نیز به شمار می‌رود.

پژوهش‌های نهج البلاغه، تابستان ۱۳۹۷، شماره ۵۷



منابع

قرآن کریم.

- ابن أبي الحديد، عبد الحميد بن هبة الله، ١٤٠٤ق، شرح نهج البلاغة لابن أبي الحديد، تصحيح محمد ابوالفضل ابراهيم، قم، مكتبة آية الله المرعشي النجفي.
- ابن اثير جزري، مبارك بن محمد، ١٣٦٧ش، النهاية في غريب الحديث و الأثر، تصحيح محمود محمد طناحي، قم، موسسه مطبوعاتي اسماعيليان.
- ابن دريد، ابوبكر محمد بن حسن، ١٩٨٧م، كتاب جمهرة اللغة، تحقيق رمزي منير بعلبكي، بيروت، دارالعلم للملايين.
- ابن عباس، بي تا، غريب القرآن في شعر العرب، بي جا، بي نا.
- ابن فارس، أحمد بن فارس، ١٤٠٤ق، معجم مقاييس اللغة، تصحيح هارون، عبد السلام محمد، قم، مكتب الاعلام الاسلامي.
- ابن منظور، محمد بن مكرم، ١٤١٤ق، لسان العرب، تصحيح جمال الدين مير دامادي، بيروت، دار الفكر للطباعة و النشر و التوزيع - دار صادر.
- الشربجي، محمد يوسف، ٢٠٠١م، الإمام السيوطي و جهوده في علوم القرآن، دمشق، دار المكتبي.
- بحراني، سيد هاشم بن سليمان، ١٣٧٤ش، البرهان في تفسير القرآن، تحقيق قسم الدراسات الإسلامية مؤسسة البعثة، قم، مؤسسه بعثة.
- بحراني، ميثم بن علي، ١٣٦٢ش، شرح نهج البلاغة، ابن ميثم، بي جا، دفتر نشر الكتاب.
- بهاء الدين، جعفر، ١٣٨٥ش، أقوال الإمام علي بي ابيطالب عليه السلام في الكتاب لسان العرب، تهران، معهد العلوم الإنسانية و الدراسات الثقافية.
- پهلوان، منصور، ١٣٨٧ش، فرهنگ واژگان نهج البلاغه، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- تاجيك، الهه، ١٣٩١ش، مرجعيت علمی امام علي عليه السلام در ميان فريقيين با تأكيد بر آيات و روايات، پايان نامه کارشناسی ارشد، تهران، دانشگاه مذاهب اسلامی.
- الجزائري، نورالدين نعمة لله، ١٤١٥ق، فروق اللغات في التمييز بين مفاد الكلمات، تحقيق محمد رضوان الداية، طهران، مكتب نشر الثقافة الإسلامية.



- جعفری، محمد مهدی، ۱۳۸۱ ش، «تصویر آفرینی در نهج البلاغه»، مجله علوم اجتماعی و انسانی دانشگاه شیراز، دوره هفدهم، شماره دوم، بهار.
- جفری، آرتور، ۱۳۷۲ ش، واژه‌های دخیل در قرآن مجید، ترجمه، فریدون بدره‌ای، تهران، انتشارات توس.
- الجوهري، اسماعيل بن حماد، بی‌تا، الصحاح تاج اللغة و صحاح العربية، تحقیق احمد عبدالغفور عطار، بیروت، دارالعلم للملایین.
- حاجیان حسین آبادی، رضا، ۱۳۹۴ ش، «روش شناسی قطب راوندی در منهج البراعة فی شرح نهج البلاغه»، فصلنامه پژوهشنامه نهج البلاغه، سال سوم، شماره ۱۰، تابستان.
- حافظیان بابلی، ابوالفضل، ۱۳۸۰ ش، مقاله‌ی «نهج البلاغه»، دانشنامه امام علی علیه السلام، تهران، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
- حسینی جلالی، محمدحسین، ۱۳۸۰ ش، دراسة حول نهج البلاغه، بیروت، مؤسسة الأعلمی للمطبوعات.
- حسینی زبیدی، محمد مرتضی، ۱۴۱۴ ق، تاج العروس من جواهر القاموس، تصحیح علی هلالی و علی سیری، بیروت، دارالفکر.
- خاقانی، محمد، ۱۳۷۶ ش، جلوه‌های بلاغت در نهج البلاغه، تهران، بنیاد نهج البلاغه.
- خرم‌شاهی، بهاء‌الدین، ۱۳۷۶ ش، قرآن پژوهی، تهران، انتشارات ناهید.
- دامن پاك مقدم، ناهید، ۱۳۸۰ ش، بررسی نظریه عرفی بودن زبان قرآن، تهران، نشر تاریخ و فرهنگ.
- دلشاد تهرانی، مصطفی، ۱۳۸۳ ش، تفسیر موضوعی نهج البلاغه، قم، نشر معارف.
- دلشاد تهرانی، مصطفی، ۱۳۷۷ ش، چشمه خورشید آشنایی با نهج البلاغه، تهران، خانه اندیشه جوان.
- راغب اصفهانی، حسین بن محمد، ۱۴۱۲ ق، مفردات ألفاظ القرآن، تصحیح صفوان عدنان داوودی، بیروت-دمشق، دار القلم-الدار الشامیة.
- راوندی، قطب‌الدین سعید بن هبة الله، ۱۳۶۴ ش، منهج البراعة فی شرح نهج البلاغه، تصحیح سید عبداللطیف کوهکمری، قم، کتابخانه عمومی آیه‌الله مرعشی نجفی.
- رائد، عبدالله احمد زید، ۱۴۲۶ ق، ما بنی من الفاظ اللغة علی اقوال الامام علی علیه السلام فی لسان العرب، جامعة النجاح الوطنية، كلية الدراسات العليا.
- رضی، محمد بن حسین، ۱۴۱۴ ق، نهج البلاغه، للصبحی صالح، قم، هجرت.



- رضی، محمد بن حسین، ۱۳۷۹ ش، نهج البلاغه، ترجمه، محمد دشتی، قم، نشر مشهور.
- زمخشری، محمود بن عمر، ۱۴۱۷ ق، الفائق فی غریب الحدیث، بیروت، دارالکتب العلمیه.
- صوفی تبریزی، ملاعبدالباقی، ۱۳۷۸ ش، منهاج الولاية فی شرح نهج البلاغه، تصحیح حبیب الله عظیمی، تهران، آینه میراث وابسته به نشر میراث مکتوب.
- طریحی، فخر الدین بن محمد، ۱۳۷۵ ش، مجمع البحرین، تصحیح احمد حسینی اشکوری، تهران، مرتضوی.
- عبده، محمد، بی تا، شرح نهج البلاغه، تصحیح محمد محیی الدین عبدالحمید، قاهره، مطبعة الاستقامة.
- عسکری، حسن بن عبدالله، ۱۴۰۰ ق، الفروق فی اللغة، بیروت، دار الآفاق الجديدة.
- عطاردی، عزیز الله، ۱۳۷۹ ش، امیرالمؤمنین و نهج البلاغه، تهران، نشر عطارد.
- فراستی، علی اکبر، ۱۳۸۸ ش، «روش لغوی ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه»، دوفصلنامه پژوهش های قرآن و حدیث، دفتر ۱، پاییز و زمستان.
- فراهیدی، خلیل بن أحمد، ۱۴۰۹ ق، کتاب العین، قم، نشر هجرت.
- فیومی، أحمد بن محمد، ۱۴۱۴ ق، المصباح المنیر فی غریب الشرح الكبير، قم، مؤسسه دار الهجرة.
- قرشی بنایی، علی اکبر، ۱۴۱۲ ق، قاموس قرآن، تهران، دار الکتب الاسلامیه.
- کلینی، محمد بن یعقوب، ۱۴۰۷ ق، الکافی (ط-الإسلامیه)، تصحیح علی اکبر غفاری و محمد آخوندی، تهران، دارالکتب الإسلامیه.
- گروه واژه گزینی فرهنگستان زبان و ادب فارسی، ۱۳۸۸ ش، اصول و ضوابط واژه گزینی همراه با شرح و توضیحات، تهران، فرهنگستان زبان و ادب فارسی، ویرایش سوم (همراه با تجدید نظر).
- مجلسی، محمد باقر، ۱۴۰۳ ق، بحار الأنوار، بیروت، دار إحياء التراث العربي.
- مصطفوی، سید جواد، ۱۳۸۶ ش، رابطه نهج البلاغه با قرآن، تهران، انتشارات بنیاد نهج البلاغه.
- مکارم شیرازی، ناصر، ۱۳۹۰ ش، پیام امام امیرالمؤمنین علیه السلام شرح تازه و جامعی بر نهج-البلاغه، تهران، دارالکتب الإسلامیه.
- منتظری، حسینعلی، ۱۳۸۰ ش، درسهایی از نهج البلاغه، تهران، نشر سراپی.
- موسوی الخمینى، روح الله، ۱۳۶۸ ش، صحیفه امام خمینی، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر

آثار امام خميني (ره).

الموسوي، محسن باقر، ٢٠٠٢م، علوم نهج البلاغة، بيروت، دارالعلوم.

هاشمي خويي، ميرزا حبيب الله، ١٤٠٠ق، منهج البراعة في شرح نهج البلاغة، خوئي،
تصحيح ابراهيم ميانجي، ترجمه، حسن حسن زاده آملی، محمد باقر كمره‌ای، تهران،
مكتبة الإسلامية.

اليسوعي، رفائيل نخله، ١٩٥٧م، قاموس المترادفات والمتجانسات، بيروت، المطبعة
الكاثوليكية.

